قصیده معروف فرزدق در مدح امام سجاد علیه السلام

این مقاله منتخبی است از فرمایشات مرحوم حضرت علامه طهرانی در مجلد پانزدهم کتاب امام شناسی و در ارتباط با قصیده معروف فرزدق در مدح امام سجاد علیه السلام

داستان سرودن فرزدق قصیدهٔ خود را دربارهٔ امام سجّاد علیه‌السّلام

علاّمهٔ مجلسی – رضوان اللَه تعالی علیه – در «بحار الانوار» از «مناقب» ابن شهرآشوب حکایت می‌کند که وی از «حِلْیه» و «أغَانی» و غیرهما[1] روایت نموده است که: هشام بن عبدالملک، حجّ نمود و از کثرت و ازدحام جمعیت قدرت بر استلام حجرالاسود پیدا نکرد. در این حال برای وی منبری نصب کردند، بر روی آن جلوس نمود و اهل شام گرداگرد او را گرفتند، در این میانه علی بن الحسین علیهما السّلام برای طواف کردن وارد مطاف شد و بر بدن او إزاری بود و رِدائی. از جهت سیما و صورت زیباترین چهره را داشت، و از جهت بوی خوش، بهترین و دل انگیزترین بو ها از وی متصاعد بود، در پیشانیش از أثر سجدهٔ حضرت معبود همچون زانوی بز پینگی برآمده بود. شروع کرد به طواف نمودن. چون به موضع حجرالاسود رسید، از هیبت و ابّهت او، مردم خود به خود کنار رفته و راه دادند تا استلام حجر کرد. یک مرد شامی از هشام پرسید: مَنْ هَذَا یا أمِیرَالْمُومِنِینَ؟! «این مرد کیست ای امیرمومنان؟!»

هِشام گفت: لَا أعْرِفُهُ «نمی‌شناسمش»، برای آنکه اهل شام به حضرت رغبت نکنند. فرزدق (که از شعرا و مدّاحان بنی‌امیه بود) و حاضر بود گفت: لَکنِّی أنَا أعْرِفُهُ. «ولیکن من، آری من او را می‌شناسم.» مرد شامی گفت: ای أبوفراس! کیست او؟!

---

[1] معلِّق و محقّق این مجلّد از طبع حروفی: سید محمد مهدی خرسان در ج ٤٦ ص ١٢٤ گوید: ایشان از متقدّمین و متأخّرین، جمع کثیری می‌باشند و از اعلام متقدّمین ما: شیخ مفید در «اختصاص» ص ١٩١ و إربلی در «کشف الغمّة» ج ٢ ص ٢٦٧ و راوندی در «خرایج و جرایح» ص ١٩٥ و سید مرتضی در «امالی» ج ١ ص ٦٧ – ص ٦٩ و شیخ حسین بن عبدالوهاب معاصر مرتضی و رضی و مشارک آنها در بعضی از مشایخ در «عیون‌المعجزات» ص ٦٣ طبع نجف. و از سائر أعلام مسلمین اینک طائفه‌ای از آنها را می‌آوریم: أبوالفرج ابن الجوزی در «صفة الصَّفوة» ج٢، ص ٥٤ و سُبکی در «طبقات الشافعیّة» ج ١ ص ١٥٣ و ابن عماد حنبلی در «شذرات الذَّهب» ج ١، ص ١٤٢ و یافعی در «مرآة الجنان» ج ١ ص ٢٣٩ و ابن عساکر در «تاریخ» در ترجمهٔ امام زین‌العابدین علیه‌السلام، و ابن خَلِّکان در «وفیات الاعیان» در ترجمهٔ فرزدق و ابن طلحة شافعی در «مطالب السئول» ص ٧٩ طبع ایران و ابن صبّاغ مالکی در «الفصول المهمّة» ص ١٩٣ طبع نجف و سبط ابن جوزی در «تذکرة خواصّ الأُمّة» ص ١٨٥ طبع ایران و دمیری در «حیاة الحیوان» مادهٔ «الاسد» و سیوطی در «شرح شواهد مغنی» ص ٢٤٩ طبع مصر سنهٔ ١٣٢٢ و گنجی شافعی در «کفایةالطالب» ص ٣٠٣ طبع نجف، و خطیب تبریزی در شرح دیوان «حماسه» ج ٢ ص ٢٨ و عینی در «شرح شواهد کبری» در حاشیهٔ «خزانة الادب» بغدادی ج ٢ ص ٥١٣ و قیروانی در «زهرالآداب» ج ١ ص ٦٥ و ابن نباته مصری در شرح رسالهٔ ابن زیدون در حاشیهٔ «غیث مسجم» صفدی ج ٢ ص ١٦٣ و ابن کثیر شامی در «البدایة والنهایة» ج ٩ ص ١٠٨ و گوید: و از جمله طرق ذکر این قصیده صولی و جریری و چند تن دیگر می‌باشند و ابن حجر در «الصّواعق المحرقة» ص ١٩٨ طبع مصر سنهٔ ١٣٧٥ و شبلنجی در «نور الابصار» ص ١٢٩ و صاوی در «دیوان فرزدق» ج ٢ ص ٨٤٨ و دیگران و دیگران.

فرزدق شروع کرد بالبَداهَة قصیده‌ای سرودن که بعضی از آن را «أغَانی» و بعضی را «حِلْیه» و بعضی را «حماسه» ذکر کرده است، و تمامی قصیده از این قرار است:

قصیدهٔ فرزدق دربارهٔ امام سجّاد علیه‌السّلام

یا سَائِلِی: أینَ حَلَّ الْجُودُ وَ الْکرَمُ *** عِنْدِی بَیانٌ إذَا طُلَّابُهُ قَدِمُوا

هَذَا الَّذِی تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطْأَتَهُ *** وَ الْبَیتُ یعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَیرِ عِبَادِ اللهِ کلِّهِمُ *** هَذَا التَّقِیُّ النَّقِیُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

هَذَا الَّذِی أحْمَدُ الْمُخْتَارُ وَالِدُهُ *** صَلَّی عَلَیهِ إلَهِی مَاجَرَی الْقَلَمُ

لَوْ یعْلَمُ الرُّکنُ مَنْ قَدْ جَاءَ یلْثِمُهُ *** لَخَرَّ یلْثِمُ مِنْهُ مَا وَطَی الْقَدَمُ

هَذَا عَلِیٌّ رَسُولُ اللهِ وَالِدُهُ *** أمْسَتْ بِنُورِ هُدَاهُ تَهْتَدِی الامَمُ

هَذَا الَّذِی عَمُّهُ الطَّیارُ جَعْفَرٌ *** وَ الْمَقْتُولُ حَمْزَةُ لَیثٌ حُبُّهُ قَسَمُ

هَذَا ابْنُ سَیدَةِ النِّسْوَانِ فَاطِمَةِ *** وَ ابْنُ الْوَصِیِّ الَّذِی فِی سَیفِهِ نِقَمُ

إذَا رَأتْهُ قُرَیشٌ قَالَ قَائِلُهَا *** إلَی مَکارِمِ هَذَا ینْتَهِی الْکرَمُ

یکادُ یمْسِکهُ عِرْفَانَ رَاحَتِهِ *** رُکنُ الْحَطِیمِ إذَا مَا جَاءَ یسْتَلِمُ

وَ لَیسَ قَوْلُك: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ *** الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أنْکرْتَ وَ الْعَجَمُ

ینْمَی إلَی ذُرْوَةِ الْعِزِّ الَّتِی قَصُرَتْ *** عَنْ نَیلِهَا عَرَبُ الإسْلَامِ وَ الْعَجَمُ

یغْضِی حَیاءً وَ یغْضَی مِنْ مَهَابَتِهِ *** فَمَا یکلَّمُ إلَّا حِینَ یبْتَسِمُ

ینْجَابُ نُورُ الدُّجَی عَنْ نُورِ غُرَّتِهِ *** کالشَّمْسِ ینْجَابُ عَنْ إشْرَاقِهَا الظُّلَمُ

بِکفِّهِ خَیزُرَانٌ رِیحُهُ عَبِقٌ *** مِنْ کفِّ أرْوَعَ فِی عِرْنِینِهِ شَمَمُ

مَا قَالَ: لَا، قَطُّ إلَّا فِی تَشَهُّدِهِ *** لَوْلَا التَّشَهُّدُ کانَتْ لَاؤُهُ نَعَمُ[1]

مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ نَبْعَتُهُ *** طَابَتْ عَنَاصِرُهُ وَ الْخِیمُ وَ الشِّیمُ

حَمَّالُ أثْقَالِ أقْوَامٍ إذَا فُدِحُوا *** حُلْوُ الشَّمَائِلِ تَحْلُو عِنْدَهُ نَعَمُ

إنْ قَالَ قَالَ بِمَا یهْوَی جَمِیعُهُمُ *** وَ إنْ تَکلَّمَ یوْماً زَانَهُ الْکلِمُ

هَذَا ابْنُ فَاطِمَةٍ إنْ کنْتَ جَاهِلَهُ *** بِجَدِّهِ أنْبِیاءُ اللهِ قَدْ خُتِمُوا

---

[1] در عبارتِ کانت لَاوهُ نَعَم قلب واقع است و اصل آن کانت لاوهُ نَعَمْ بوده است که به جهت ضرورت نَعَمُ تلفّظ می‌شود.

اللهَ فَضَّلَهُ قِدْماً وَ شَرَّفَهُ *** جَرَى بِذَاكَ لَهُ فِي لَوْحِهِ الْقَلَمُ

مَنْ جَدُّهُ دَانَ فَضْلُ الانْبِياءِ لَهُ *** وَ فَضْلُ امَّتِهِ دَانَتْ لَهَا الامَمُ

عَمَّ الْبَرِيةَ بِالإحْسَانِ وَ انْقَشَعَتْ *** عَنْهَا الْعِمَايةُ وَ الإمْلَاقُ وَ الظُّلَمُ

كِلْتَا يدَيهِ غِياثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا *** يسْتَوْكفَانِ وَ لَا يعْرُوهُمَا عَدَمُ

سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَا تُخْشَى بَوَادِرُهُ *** يزِينُهُ خَصْلَتَانِ: الْحِلْمُ وَ الْكرَمُ

لَا يخْلِفُ الْوَعْدَ مَيمُوناً نَقِيبَتُهُ *** رَحْبُ الْفِنَاءِ أرِيبٌ حِينَ يعْتَرَمُ

مِنْ مَعْشَرٍ حَبُّهُمْ دِينٌ وَ بُغْضُهُمُ *** كفْرٌ وَ قُرْبُهُمُ مَنْجًى وَ مُعْتَصَمُ

يسْتَدْفَعُ السُّوءُ وَ الْبَلْوَى بِحُبِّهِمُ *** وَ يسْتَزَادُ بِهِ الإحْسَانُ وَ النِّعَمُ

مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكرِ اللهِ ذِكرُهُمْ *** فِي كلِّ فَرْضٍ وَ مَخْتُومٌ بِهِ الْكلِمُ

إنْ عُدَّ أهْلُ التُّقَى كانُوا أئمَّتَهُم *** أوْ قِيلَ: مَنْ خيرُ أهْلِ الارْضِ قِيلَ: هُمُ

لَا يسْتَطِيعُ جَوَادٌ بُعْدَ غَايتِهِمْ *** وَ لَا يدَانِيهِمُ قَوْمٌ وَ إنْ كرُمُوا

هُمُ الْغُيوثُ إذَا مَا أزْمَةٌ أزَمَتْ *** وَالاسْدُ اسْدُ الشَّرَى وَ الْبَأسُ مُحْتَدِمُ

يأبَى لَهُمْ أنْ يحِلَّ الذَّمُّ سَاحَتَهُمْ *** خِيمٌ كرِيمٌ وَ أيدٍ بِالنَّدَى هُضُمُ

لَا يقْبِضُ الْعُسْرُ بَسْطاً مِنْ أكفِّهِمُ *** سِيانِ ذَلِك إنْ أثْرَوْا وَ إنْ عَدِمُوا

أيُّ الْقَبَائلِ لَيسَتْ فِي رِقَابِهِمُ *** لِاوَّلِيةِ هَذَا أوْ لَهُ نِعَمُ

مَنْ يعْرِفِ اللهَ يعْرِفْ أوَّلِيةَ ذَا *** فَالدِّينُ مِنْ بَيتِ هَذَا نَالَهُ الامَمُ

بُيوتُهُمْ مِنْ قُرَيشٍ يسْتَضَاءُ بِهَا *** فِي النَّائبَاتِ وَ عِنْد الْحُكمِ إنْ حَكمُوا

فَجَدُّهُ مِنْ قُرَيشٍ فِي ارُومَتِهَا *** مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ بَعْدَهُ عَلَمُ

بَدْرٌ لَهُ شَاهِدٌ وَ الشِّعْبُ مِنْ احُدٍ *** وَ الْخَنْدَقَانِ وَ يوْمُ الْفَتْحِ قَدْ عَلِمُوا

وَ خَيبَرٌ وَ حُنَينٌ يشْهَدَانِ لَهُ *** وَ فِي قُرَيضَةَ يوْمٌ صَيلَمٌ قَتَمُ

مَوَاطِنٌ قَدْ عَلَتْ فِي كلِّ نَائِبَةٍ *** عَلَى الصَّحَابَةِ لَمْ أكتُمْ كمَا كتَمُوا

ترجمه قصیدهٔ فرزدق

۱- «ای کنجکاو پرسندهٔ از من که جود و کرم در کدام آستان بار خود را فرود آورده است، در نزد من است بیان این رمز اگر خواستاران آن به سوی من روی آورده و گردآیند!

۲- این مردی که تو او را نمی‌شناسی، شخصیتی است که سرزمین بَطْحَاء (مسیل و رَمْل‌زار اطراف مکه

تا سرزمین مِنَی) جای یکایک گامها و قدمهای او را می‌شناسد، و بیت اللَه الحرام او را می‌شناسد. و حِلّ و حرم (تمام نقاط خارج از حرم مکه و داخل آن) همگی او را می‌شناسند.

۳- این است پسر بهترین خلایق و تمامی بندگان خدا ! این است مرد معتصم به تقوای الهی، و در مصونیت در آمدهٔ حفظ خداوندی، و مرد وارسته و پیراسته از هر زنگار عیب و نقص و کدورت، و آن مرد پاک و پاکیزه و طاهر، و قلّهٔ مرتفع کوه فضیلت و شرافت!

٤- این است آن کس که احمد مختار برگزیدهٔ عالمیان پدر اوست، آن که خدای من، تا هنگامی که قلم کتابت بر روی لوح آفرینش به حرکت درآید، مدام و پیوسته بر او درود و تحیت و صلوات می‌فرستد.

۵- اگر رکن کعبه (که در آن حجرالاسود واقع است) بداند چه کسی برای بوسیدنش آمده است، تحقیقاً از روی تواضع بر زمین می‌افتد، تا جای پای وی را که بر زمین قدم نهاده است، بوسه زند.

٦- این علی است، آن که رسول خدا پدر اوست که تمامی امَّت‌های جهان به نور هدایت وی راه یافته‌اند.

۷- این است آن که عموی او جعفر طیار، و حمزة مقتول (سیدالشّهداء) است؛ حمزه شیر بیشهٔ شجاعت و هژبر اژدر افکنی است که محبت و مودّت با او چون شیر و شکر با جان مومنین آمیخته، و سوگند غیر قابل نقض و شکست با ارواح و نفوسشان برقرار نموده است.

۸- این است پسر بزرگ بانوان جهان: فاطمه و پسر وصی رسول خدا که آتش خشم و غضب انتقام خداوندی از برق شمشیر او می درخشید.

۹- چون قبیلهٔ قریش به او بنگرد، گویندهٔ آن بدون اختیار از زبانش این سخن می‌تراود که: مکرمت و مَجْد و کرَم و جود و احسان در قبیلهٔ قریش به این سرور ارجمند منتهی می‌گردد، و همه باید کاروان نیاز خود را در این آستانهٔ پر رحمت و سنگین بار فرود آورند، و از کرم او متمتّع گردند!

۱۰- به جهت شناخت دست پر عطا و کرم او نزدیک است که رکن حطیم در وقتی که او می‌آید تا بدان دست بیاساید و استلام نماید، خود او را برای أخذ نیازها و بهره وری و انتفاع خود، نزد خود نگه دارد.

۱۱- و این گفتارت که گفتی: کیست او؟ و تجاهل نمودی، ضرری به وی نمی‌رساند چرا که تمام عرب و تمام عجم می‌شناسند این مردی را که تو او را ناشناس دانستی!

۱۲- او منسوب است به أعلا نقطهٔ قُلّهٔ عزّت و شرافتی که از نیل بدان جمیع عالم اسلام از عرب آن، و از عجم آن کوتاه و قاصر آمده‌اند.

۱۳- او از فرط حیا و آزرم چشم فرو می‌نهد، و از فرط مَهَابت و ابَّهتِ او چشمها در برابر او فرو نهاده می‌گردند و بنابراین کسی با وی سخن نمی‌گوید مگر هنگامی که تبسّم ملیح بر سیمایش هویدا می‌شود.

۱٤- چنان از درخشش و لمعان نور پیشانی او پرده‌های تاریکی و ظلمت شکافته می‌شود، همچنانکه از

إشراق و طلوع خورشید جهان افروز، پرده‌های مِه و تاریکی شکافته می‌گردد.

۱۵- در دست او خیزرانی است که بوی آن، همه جا مشام جان را عطرآگین می‌نماید، از دست مرد شجاع و بافراستی که محاسن او شگفت آور است و بالای استخوان بینی او قدری برآمده و در کمال زیبایی و اعتدال می‌باشد.

۱٦- او هیچگاه در جواب تقاضای خلایق لفظ لا' (نه) بر زبان نگذرانید مگر فقط در تشهّدش که لَا إلَهَ إلَّا اللَه می‌گفت. و اگر هم أحیاناً تشهّدی در میان نبود لا'ی او نَعَم بود (نهِ او، آری بود).

۱۷- شاخه وجودی او از اصل و تبار استوار رسول خدا جدا گردیده است. بنابراین عناصر غرائز و اخلاق و سجایا و صفات او، همه حمیده و پاک و طیب است.

۱۸- او بارکش بارهای اقوامی است که از شدّت تحمّل آن به زانو درآمده‌اند. و در برخورد با مستمندان شمایلی نیکو و سیمائی خوش ارائه می‌دهد و جواب او به نَعَم (آری) دادن به نیازمندان برای وی شیرین است.

۱۹- اگر به سخن درآید، گفتاری را ابراز می‌کند که جمیع ایشان آن را می‌پسندند، و اگر روزی کلامی بگوید آن کلام موجب زینت و محْمدت او محسوب می‌گردد.

۲۰- این پسر فاطمه است اگر در نَسَب او جاهل می‌باشی! و در حَسَب، او کسی است که رسالت نامهٔ پیامبران خدائی آسمانی به جدِّ أمْجَدَش مختوم گردیده، مهر شده و خاتمه یافته است!

۲۱- از عهد قدیم، خداوند او را فضیلت بخشیده و شرافت داده است، و از أزل، قلم قضا بر لوح تقدیر وی این گونه جاری شده است.

۲۲- این شخصیتی است که جمیع پیغمبران در مقابل فضل و شرف جدَّش در مرتبهٔ پائین قرار گرفتند، و جمیع امَّتها در مقابل فضل و شرف امّتش، پست و حقیر به شمار آمدند.

۲۳- تابش شمس فروزان وجود او به احسان و عنایت، همه را فرا گرفته، و بدین جهت از خلایق، ضلالت و گمراهی، فقر و پریشانی، و ظلم و بیدادگری وارد به بیچارگان (یا تاریکیها) زدوده شده و از میان برافتاده است.

۲٤- هر دو دستش همچون بارانهای پرآب و سرشار است که ثمره و نفعش همگان را شامل می‌گردد. این دو دست پیوسته از آب زلال رحمت الهی تقاطر می‌کنند و هیچ گاه دستخوش کمی و کاستی و فقدان واقع نمی‌شوند.

۲۵- خُلْق و خویش، نرم و ملایم است به طوری که أبداً مردم از شدّت خشم و حِدَّت غضبش هراس ندارند، و دو خصلت حِلم و کرمش زینت بخش صفات علیا و اخلاق حمیدهٔ او هستند.

۲٦- خُلف وعده نمی‌کند، و باطن و طبیعتش سرشته با خیر و برکت و یمن و رحمت است. درِ خانه‌اش

برای پذیرائی واردین و وافِدین پیوسته گشوده است. وی شخصیتی است عاقل، و در برابر شدائد و مشکلاتی که به وی روی می‌آورد با عقل و درایت چاره سازی می‌نماید.

۲۷- او از گروهی می‌باشد که محبّت بدانها دین است، و عداوتشان کفر است، و نزدیک شدن به آنها نجات از هلاکت ها و اعتصام و پناه از گزندها و مصائب و آفات است.

۲۸- گرفتاری ها و فتنه ها و گزند ها به واسطهٔ محبّتشان دفع می‌شود، و همین محبّت موجب مزید احسان و نعمت می‌گردد.

۲۹- نام ایشان بعد از نام خدا در هر نماز واجب و فریضه ای واجب است، و در پایان سخن ها و خطبه ها و کتاب ها و قصائد، بردن اسم ایشان ختم کننده و پایان دهندهٔ گفتار می‌باشد.

۳۰- اگر وقتی اهل تقوی را به شمار آورند آنان امامان و پیشوایانشان می‌باشند، و اگر از بهترین مردم روی زمین سخن به میان آورند باز هم آنان امامان و نامبرده شدگان هستند.

۳۱- هیچ اسب یکه‌تازِ تندروِ میدان فضیلت و مَجْد و عُلُوّ رتبت را توان آن نمی‌باشد که به آخرین مرحلهٔ سیر آنها خود را برساند، و هیچ قومی نمی‌توانند خود را بدانها نزدیک کنند، و یا لاأقلّ همسایه و همجوارشان گردند، گرچه آن قوم، قومی بزرگوار و صاحب مجد و کرامت باشند.

۳۲- اگر قحط سالی روی آورد و سختی و تنگی دامنگیر مردم گردد، این خاندانند که باران های رحمت برای خلایق می‌باشند، و اگر شدّت و بأس و کارزاری پیش آید، باز هم ایشانند که یگانه شیران هژبران دفاع از نوامیس مردم و حفظ بیضهٔ اسلام و مسلمین می‌باشند.

۳۳- خوی کریمانه از طرفی و دستهای پرعطا و بخشش از طرف دیگر نمی‌گذارند تا مذمّت و عیب در ساحت منزلشان بار فرو ریزد.

۳٤- عُسْر و ضیق معیشت و تنگدستی ایشان نمی‌تواند آن دستهای باز و بخشنده را فروبندد، بنابراین عطایشان پیوسته جاری و ساری است چه دارا باشند و یا نادار.

۳۵- کدام قبیله از قبایل است که در گردنشان یا از جدّ او و تبار او که اوّلین آنهاست، و یا از خود او نعمتی و منّتی نبوده باشد؟

۳٦- هر کس خدا را بشناسد، نیاکان و جدِّ او را حتماً می‌شناسد. زیرا به امّت‌های جهان، دین خدا از بیت این مرد رسیده است.

۳۷- در جمیع مشکلات و سختی ها و وارداتِ گزنده و مشاجرات، تنها و تنها خانه های ایشان در قریش است که مردم از آن استضائه می‌نمایند، و در پرتو أنوار آن فصل خصومت نموده و حکم را در میزان عدل و داد استوار می‌دارند.

۳۸- و این به سبب آن می‌باشد که: در ریشهٔ اصلی وی جدّ او از قریش، و پس از او علی بن أبی‌طالب شاخص است.

۳۹- شاهد و گواه او سرزمین بَدْر است، و تنگهٔ کوه احد، و غزوهٔ أحزاب که دو حفرهٔ خندق بدان گواهی دهند و همچنین روز فتح مکه که آثار رشادت و عظمت او بر دوست و دشمن معلوم و مشهود می‌باشد.

٤٠- و دو غزوهٔ خَیبَر و غزوهٔ حُنَین دو شاهد صادق برای اویند، و أیضاً در بنی‌قُرَیضَه در کنار قلعه های ضخیم و مرتفع یهود در آن روز وحشت زا و تاریک و دشواری که او یگانه فاتح و گشایندهٔ آنها بوده است.

٤١- این مواطن و مواضع، صحنه های پرهیجان و وحشت انگیزی بوده است که صحابه از گشودن و چارهٔ تدبیر فتح آن فروماندند، و این واقعیتی است که من آن را کتمان نمی‌نمایم، همچنانکه آنان آن را کتمان داشتند.»

مقابلهٔ فرزدق با بنی‌امیه

هشام از شنیدن این قصیده خشمگین شد، و جائزهٔ فرزدق را قطع نمود و گفت: **أَلَا قُلْتَ فِینَا مِثْلَهَا؟!** «تو چرا دربارهٔ ما مثل این قصیده، قصیده‌ای نسروده‌ای؟!»

فرزدق گفت: **هَاتِ جَدّاً کجَدِّهِ، وَ أَباً کأَبِیهِ، وَ أُمّاً کأُمِّهِ حَتَّی أَقُولَ فِیکمْ مِثْلَهَا!**

«جدّی مانند جدِّ او بیاور، و پدری مانند پدرش، و مادری مانند مادرش تا من دربارهٔ شما مثل آن را بسرایم!»

فرزدق را در عُسْفَان میان مکه و مدینه محبوس نمودند. خبر این قضیه به حضرت امام علی بن الحسین علیهما السّلام رسید. حضرت برای وی دوازده هزار درهم فرستاد و گفت: **أَعْذِرْنَا یا أَبَافِرَاسٍ، فَلَوْ کانَ عِنْدَنَا أَکثَرُ مِنْ هَذَا لَوَصَلْنَاك بِهِ!**

«ای أبوفراس عذر ما را بپذیر! اگر در نزد ما بیشتر از این بود، حتماً آن را برای تو می‌فرستادیم!»

فرزدق آن را رد کرد و گفت: **یا بْنَ رَسُولِ اللهِ! مَا قُلْتُ الَّذِی قُلْتُ إِلَّا غَضَباً لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ! وَ مَا کنْتُ لِارْزَأَ عَلَیهِ شَیئاً!**

«ای پسر رسول خدا ! آنچه را که من سروده ام علّتی نداشت مگر آنکه دربارهٔ خدا و رسول او خشمگین شدم، و من آن را به امید چشمداشت خیری و صِلِه‌ای نسروده ام!»

حضرت آن را مجدّداً برای وی فرستادند و پیام کردند: **بِحَقِّی عَلَیك لَمَّا قَبِلْتَهَا فَقَدْ رَأَی اللهُ مَکانَك وَ عَلِمَ نِیتَك!**

«به حقّ من بر تو، سوگندت می‌دهم که: آن را بپذیر! خداوند از منزلت تو خبر دارد و از نیت تو مطّلع

می‌باشد.»

فرزدق آن را قبول کرد و شروع کرد تا هشام را در وقتی که خود محبوس بود، هجو کردن، و از جملهٔ هجویات او این أبیات می‌باشد:

*** أیَحْبِسُنِی بَینَ الْمَدِینَةِ وَالَّتِی *** إلَیهَا قُلُوبُ النَّاسِ یهْوِی مُنِیبُهَا
*** یقَلِّبُ رَأساً لَمْ یکنْ رَأسَ سَیدٍ *** وَ عَیناً لَهُ حَوْلَاءَ بَادٍ عُیوبُهَا

۱. آیا او مرا زندانی می‌کند ما بین مدینه و مکه‌ای که به سوی آن دلهای مردم به جهت انابه و رجوع به خدا میل می‌کند؟

۲. او سری تکان می‌دهد که سر بزرگمرد و سالار نیست، و چشمان لوچی دارد که عیبهایش آشکارا و نمایان است

چون خبر این ابیات هجویه را به هشام دادند او را آزاد نمود. و در روایت أبوبکر علاّف وارد است که هشام او را به بصره تبعید کرد.

و کشّی با سند خود از عبید اللَه بن محمد بن عائشه، از پدرش، مثل این روایت را بیان می‌کند.

قدردانی امام سجاد علیه‌السّلام از فرزدق

و أیضاً از «اختصاص» با سند متّصل دگری از فرعان که از راویان فرزدق می‌باشد روایت می‌کند که او گفت: من سالی با عبدالملک بن مروان حج نمودم چون نظرش به علی بن الحسین بن علی بن أبی‌طالب: افتاد، خواست تا او را در أنظار کاهش دهد و گفت: مَنْ هُوَ؟! «این مرد کیست» فرزدق گفت: من بالبدیهة قصیدهٔ معروفهٔ خود را گفتم: **هَذَا ابْنُ خَیرِ عِبَادِ اللَه کلِّهِمُ هَذَا التَّقِی النَّقِی الطَّاهِرُ الْعَلَمُ.**

تا آنکه به پایان رسانید، و عبدالملک عادتش بر این بود که در هر سال به وی یک هزار دینار طلا می‌داد. وی را در آن سال از عطای خود محروم نمود. فرزدق شکوه به محضر امام علی بن الحسین علیهماالسّلام برد، و از وی تقاضا نمود تا او با عبدالملک در بازگشت صلهٔ وی سخن گوید.

حضرت فرمود: أنَا أصِلُک مِنْ مَالِی بِمِثْلِ الَّذِی کانَ یصِلُک بِهِ عَبْدُالْمَلِک وَ صَنَّ عَنْ کلَامِهِ. «من از مال خودم به مقداری که او به تو صله می‌داد، صله می‌دهم، و حضرت از تکلّم با عبدالملک با نفس شامخ خود إبا کردند.»

فرزدق گفت: **وَاللَه یابْنَ رَسُولِ اللَه! لَا رَزَأْتُک شَیئاً، وَ ثَوَابُ اللَه عَزَّ وَجَلَّ فِی الآجِلِ أحَبُّ إلَی مِنْ ثَوَابِ الدُّنْیا فِی الْعَاجِلِ!**

«قسم به خداوند ای پسر رسول خدا! من به تو أبداً چشم داشتی به هیچ وجه نداشتم، و ثواب خدای عزّوجلّ در آخرت محبوب تر می‌باشد از ثواب و پاداش در این دنیای زودگذر!»

ماجرای فرزدق به معاویة بن عبداللَه بن جعفر طیار رسید، و وی یکی از سخاوتمندان مشهور بنی‌هاشم بود، به جهت فضیلت عنصر و نسبش، و یکی از ادباء و ظرفای بنی‌هاشم بود. او به فرزدق گفت: ای أبوفراس! چقدر حدس می‌زنی از بقیهٔ عمرت بوده باشد؟! فرزدق گفت: به مقدار بیست سال.

ابن عبداللَه به او گفت: **فَهَذِهِ عِشْرُونَ أَلْفَ دِينَارٍ أَعْطَيتُكهَا مِنْ مَالِي وَاعْفُ أَبَامُحَمَّدٍ! أَعَزَّهُ اللَه عَنِ الْمَسْأَلَةِ فِي أَمْرِك!**

«بیا اینک این بیست هزار دینار می‌باشد که من آن را به تو عطا می‌نمایم از مال خودم، و أبو محمد (امام سجّاد) را معذور بدار از آنکه دربارهٔ امر تو وساطت کند. خداوند وی را عزیز، و غیر منفعل، و غیر پذیرای مذلّت دربارهٔ سوال صِله جائزه ات (از لئیمان بنی‌امیه) قرار داده است!»

فرزدق گفت: **لَقَدْ لَقِيتُ أَبَامُحَمَّدٍ بَذَلَ لِي مَالَهُ فَأَعْلَمْتُهُ أَنِّ أَخَّرْتُ ثَوَابَ ذَلِك لِاجْرِ الآخِرَةِ.**

«من ابو محمد (امام سجّاد) را ملاقات کرده‌ام، و از مال خود به من بذل فرموده است و من او را آگاه نمودم که: من پاداش این عمل را واپس داشتم تا به اجر آخرت برسم!»[1]

[1] . امام شناسی ج ۱۵ ص ۳۴۵